

کندش تبه بود اعدادت کرد ملک ناده ربر و هم آمد ضلعت و نوبت داد  
و معتدای عمده او کرد تا بشت هر خورشید با نام بدر کش بریدن او  
شادمان شش و بر سلامت حالتش نگه داشتند که از آنچه بر سر او  
رفت بود از حالتش نشستی و جو ملاح و در دستمان ای الا تراک القویة  
و عذر رفیع العین العجم و سکون الدال المملیة ترک الوفاء کار و ایمان با پدر  
می گفت بد کردی ای پسر بگفتی بدانم قیل الاستم نام الاثکان  
در وقت رفتن که ای دست ترا دست در لری بسته است و چو نیت  
شکست **تیس** چه خوش گفت آن ای دست سلخشو و جوی ز جگر  
از بجه من زور المین بالتش بد و بعد از آمدن با تخفیف الموزان بس گفت  
ای پدر تاریخ و زینت نیری کج بر نداری و تا جان در خطت نه ای بد مشین  
ظفر نیایی و نادان بریش کنی خرم بر نگری می بینی که با ندرن مایه  
برنج که بر دم چه مایه تیغ آوردم و بریشی که جو دم چه مایه نوش  
حاصل کردم فکر الغائبشش بالکسرة المجهولین یعنی نیست تر  
و بهوالمقصود بها و یعنی نشسته کل حیوان مثل انبی و العقب و الحیة  
و غیر ذلک و نوشش کنی غایب معان یعنی الشرب السهم مصدر و صیغه امر  
من نوشیدن و وصف ترکیبی مثل نوشش دار و کله ادار و نوشش و معنی  
العسل و السكر و غیر ذلک من الاشبیه الخلوقة و حی السما الشجرة صنوبر  
ابد الامن لفظ نوح بالراء الفارسیة و معنی ای المعنی الرابع که بر و ان زرق  
منوان خورد در طلب کاهلن نشاید که در خواهر کرد ان شش نام خشک بر  
نگرد در کله مایه یک الکاف الفارسی یعنی نعلونین که کله مایه الفارسی  
**کلمت** اشیا سنگ برین سخن نیست الجرم حمل با کله مایه کله  
از الفی الفی

**فصل** چه چشود و شش بر شش یعنی الشین المعیه و سکون الراد المملیة نام بالراء  
المعیه العربیة الا نوف والغضوب کله الف الصیاح الفارسی در بین خار یعنی  
الایاکل الاسد الصیاد ششها دام بسکن وقوع الکاهف و لم یخرج الی الصید  
فقوله لجه الاستم نام الاثکان و کله ای قولی با ارفاده لجه صوت معنی  
بوده که نود در خانه نمیدانند که دست و پایست چه بکنند و چه بپزد  
گفت ای پسر در بین نوبت فلک ترا باور ای با ای المنة التي تریه  
و فیج الو او یمن معاهنت کرده و اقبال عجمی بسکون الامام تا کله استخار  
و خارت از پای بد آمد و صاحب و لای بور سید و بر نوبت ششید  
و کله حال ترا بشقوی چه کردی و فیما الصیاح فقوله الشین المملیة بعد ششیه  
و الجبرانی تیغ الرجل من شقوه وان تصیل عظیم من کله و چنین با اتفاق مایه  
و بزناد حکم نتوان کرد **تیس** مینا در شهر با شغال کیده شغال نتوان  
ششیه بالنعاب یقال له بالترکیز فیما من جعل افشیه که می رود بکله شش  
الشین راجع الی صیاد خود در مثل چکان که کله از ملوک پارسی کلین بکله  
النون و الکاف الفارسی معنی فخر الخاتم کله مایه بر کله شش داریت با  
کلمه تیغ مایه جز از خاصان بکله شش را بر و ن همت و هو و دما لکله  
بر کله خصص نصب کردند تا هر که از خلقت انکله شش کله از دخاتم و اربانه  
انفاق ج را در حکم انداز و صف ترکیب و بهو الذي کله مینا از بکله شش  
الامقصود البتة در خدمت او بودند پس از خدمت جمله شش کردند مگر کله که  
بر بام رباط بام یعنی السطح و رباط بکله الراد یعنی کاربان ساری که سار کله تیغ  
از هر طرف کله انداخته مایه صیاد و ارا خلقت انکله شش کله از کله انکله شش  
سکوی یعنی الباء و الو او از ان داشتند و همت بر فیس دادند شش  
مقاله

Copyrighted by King University